

نگاه

نگاهی اجمالی به آرای ژان لوک نانسی

اولویت تفاوت بر هویت

حسام نصری



در میان متفکران فرانسوی معاصر، ژان لوک نانسی با وجود علاقه و دل‌بستگی ویژه‌اش به فرهنگ و تاریخ ایران، دیرتر در فضای فکری موجود مورد توجه قرار گرفت. اگر چه زنده‌یاد باقر پیرام بیش از دو دهه پیش، نوشته مشهور نانسی درباره عباس کیارستمی را به فارسی ترجمه کرد، کتابی که می‌توانست اشتیاق فضای فکری–فرهنگی آن دوره در معرفی آثار نانسی را برانگیزد، اما آثار او به‌جز نوشته‌های فرعی‌اش تا همین چند سال گذشته به فارسی ترجمه نشد. شاید دلیلش سطره فلسفه انتقادی بر فضای فکری ایران در اوایل دهه ۱۳۸۰ باشد که طبعاً انتخابش در میان متفکران فرانسوی معاصر آن بدیو و زاک رانسییر بود که به سنت نظریه انتقادی و جریان چپ تعلق داشتند، تا نانسی‌ای که از دل سنت فلسفه هایدگری و سنت واسازی زاک دریدا و فلسفه اخلاق امانوئل لویناس بیرون آمده بود و ازاین‌رو شاید باید در زمانه سطره پست‌مدرنیسم در دهه ۱۳۷۰ ترجمه می شد، همیا با بودریار، لیوتار و دریدا که البته این آخری بیشتر بر زبان شفاهی حاکم بود تا عرصه فکر. اما نانسی همچون لویناس، با وجود اهمیت وافرشان در فلسفه فارای ۵۰ سال گذشته، چندان بخیریار نبود و حتی نوشته‌اش درباره دربار عباس کیارستمی (که جدا از پیش‌گام‌بودنش در نگرش فلسفی به سینمای کیارستمی، همچنان از خواندنی‌ترین تفاسیر بر سینمای اوست) هم نتوانست سرآغازی بر معرفی به هنگام آتارش باشد. ژان لوک نانسی حقیقتاً فیلسوف و متفکر زمانه بود،

نه صرفاً به دلیل توسعه فلسفه ضد سوژه فرانسوی، بلکه در شهامتش در ریسک‌کردن فکری بر کار سینمایی همچون کلر ڈنی که تا پیش از نوشته‌های نانسی چندان جدی گرفته نمی‌شد؛ آن هم در دوره سطره گفتار فمینیستی بر مطالعات سینمایی و داوری‌های گاه عجولانه‌اش که حتی کلر دنی را به‌عنوان یک فیلم‌ساز زن، خارج از دایره فمینیسم قلمداد می‌کرد. اما نانسی نشان داد که پیوند دنی با فلسفه پیچیده‌تر از قرآنت‌های رایج است. دنی در ترازوی پدیدارشناسانه و با نقد ریشه‌ای تاریخ هنر دیداری غرب، به‌خصوص از رسانس به بعد، آن را ذاتاً مردسالارانه و در جهت تضعیف شأن و موقعیت زن می‌دانست. ازاین‌رو به تعبیر نانسی، دنی با وا نهادن و تضعیف وجوه دیداری مرسوم در سینما، بر حسی‌ها و احساسات تازه‌ای مجال می‌داد که مهم‌ترینش حس لامسه، با قدرت بساواپی (HAPTIC) تصاویر سینماتوگرافیک بود. تفسیر نانسی، آثار دنی را از زیر آوار خوانشی‌ها و تفاسیر مکانیکی بیرون آورد و فیلم‌ها توانستند در بافت و زمینه‌ای تازه نفس کنند. اما هسته فکری نانسی چه بود که از یک‌سو او را در کنار لویناس قرار می‌داد و از سوی دیگر در کنار اکامبن، فیلسوفی که نانسی شباهت و قرابت فکری قابل‌توجهی با وی دارد. با وجود ترجمه چند کتاب فرعی نانسی به فارسی، که احتمالاً مهم‌ترین انگیزه ترجمه‌شان، حجم اندک کتاب‌ها بوده است اما هیچ‌یک از کتاب‌ها ظرفیت نشان‌دادن جنبه‌های مهم فلسفی او را ندارند.

نوشته‌های نخست نانسی محصول مشارکت فکری او با دوست و همکارش لاکو لا‌بارت بود. اما نخستین کتاب او که حاوی مهم‌ترین ایده‌های فلسفی نانسی تا پایان عمر بود، یعنی مسئله «همودگی» (MIMOTY) کتاب «همودگی بی‌اثر» (LA COMMUNITANTE’ DESOUVRE) است که در سال ۱۹۸۶ منتشر شد. در این کتاب نانسی تأثیر ایده همودگی بر مفاهیمی همچون گفتمان، تجربه زیسته و فرد را بررسی می‌کند. نانسی در تبیین مفهوم همودگی و جامعه از تفاسیر رایج در جامعه‌شناسی فراتر می‌رود و همودگی را مجموعه‌ای از افراد جدا از هم می‌داند و نه یک جوهر اجتماعی ثابت و تغییرناپذیر، شبیه آنچه در فاشیسم رخ داد. نانسی با نقد تلاش‌های دولت‌ها و حکومت‌ها در مهندسی اجتماعی، نشان می‌دهد که تمامی تلاش‌ها برای بی‌ریزی یک جامعه بر اساس تعاریف و انگاره‌های از پیش موجود، غالباً به خسرونت اجتماعی و ترور سیاسی خواهد انجامید؛ چراکه نانسی باور دارد همودگی، نتیجه فرایند تولید نیست. حالا این فرایند تولید می‌خواهد سیاسی باشد، اجتماعی باشد یا اقتصادی. همودگی یک اثر هنری هم نیست، یعنی مصنوع یک فرایند خلاقه. تمامی کوشش‌های تاریخی برای برساخت همودگی براساس یک نظام و فرایند تولید، به نتایجی هولناک انجامیده است. هنگامی که این نظام تولید سیاسی عامل ایجاد همودگی شود، نتیجه‌اش ناسیونالیسم افراطی است. زمانی که همودگی محصول یک فرایند تولید اقتصادی باشد هم نتیجه‌اش کمونیسم اتحاد جماهیر شوروی است. درخصوص اجتماعی و زیباشناسانه شدن همودگی هم می‌توان به فرقه‌های عقیدتی، مسلکی فرهنگی اشاره کرد که عموماً به فروپاشی روانی اعضا می‌انجامد. نانسی در این‌باره می‌گوید: «همودگی‌ای که به یک چیز واحد تبدیل شود (بدر، ذهن، سرزمین پدری، رهبر و …) ضرورتاً خصلت باهم‌بودن، با یکدیگر بودن و به هم مرتبط‌بودن را که معرف آن است از دست می‌دهد». با همدیگر بودن آزادانه را به باهم‌دیگر بودن اجباری تبدیل می‌کند، درحالی‌که حقیقت همودگی در کنار جستن از چنین بودنی نهفته است. از این‌روست که شاید نانسی در کتاب «همودگی بی‌اثر»،ش ناخواسته وضعیت کنونی را توصیف می‌کند؛ جامعه‌ای تولید ناکارآمد و بی‌اثر. البته نانسی در آثار متأخرش این مسئله «همودگی بی‌اثر» را حتی در دل تجربیات لیبرال دموکراسی موجود نیز بی می‌گیرد. به‌زعم او این وابستگی حیرت‌انگیز مردم به شبکه‌های اجتماعی، گرچه در ظاهر حاصل اراده آزاد آنها در خلق یک همودگی مؤثر است اما از قضا به شکلی ریشه‌ای در حال ضمحل‌کردن هرگونه امکان همودگی است. همودگی‌های موقتی و گذرا که سریعاً شکل می‌گیرند و سریع‌تر از آن بخار می‌شوند و به هوا می‌روند، بنابراین مسئله همودگی، به‌زعم نانسی، همچنان یکی از مهم‌ترین مسائل انسان امروز است. اگر در قرن بیستم، تنش اصلی میان همودگی به‌عنوان شکلی از مهندسی اجتماعی و همودگی همچون باهم‌بودن حقیقی و خودجوش بود، امروزه مسئله در مورد نفس همودگی و شرایط امکان آن است. دغدغه‌ای که نانسی تا واپسین سال‌های حیاتش به آن می‌اندیشید.

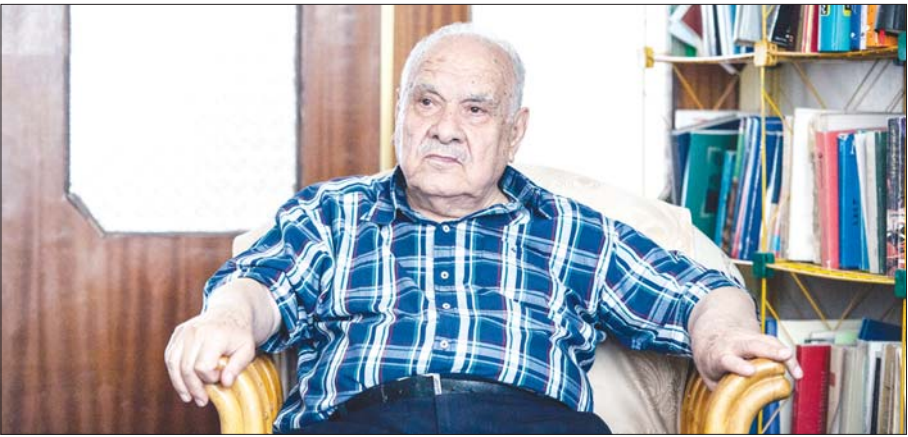
پرویز بابایی، مترجم و نویسنده چپ‌گرا و از فعالان باسابقه کارگری، نوزدهم فروردین‌ماه در ۹۲سالگی درگذشت. بابایی که در سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شده بود، همواره پایی در فضای روشنفکری داشت و پایی در فضای کارگری. بابایی به خاطر شرایط خانوادگی‌اش خیلی زود وارد بازار کار شده بود. او از آغاز جوانویی در چاپخانه‌های گوناگونی در تهران کار می‌کرد و در همان جا بود که به فعالیت‌های سیاسی و کارگری روی آورد. در سال‌های ابتدایی دهه ۲۰، بابایی تحصیل را رها کرد و به‌عنوان کارگر چاپخانه مشغول به کار شد. در سال‌های پس از شهریور ۲۰، مطبوعات به نسبت فضای بازتری را تجربه می‌کردند و بابایی به‌عنوان کارگر چاپخانه، مشتاقانه روزنامه‌ها و مطبوعات را می‌خواند و دروقوع شرایط عینی زندگی و کار سبب شد که جذب فعالیت‌های سیاسی شود.

بابایی مثل بسیاری از هم‌نسلانش، ابتدا به سازمان جوانان حزب توده ایران پیوست و در ۱۷سالگی برای اولین بار بازداشت شد. عملکرد حزب به‌خصوص در دوران ملی‌شدن صنعت نفت، سبب فاصله‌گرفتن پرویز بابایی از حزب توده ایران شد و او به یکی از فعالان چپ منتقد حزب تبدیل شد. با جداشدن از حزب، بابایی پیگیرانه‌تر در فعالیت‌های کارگری و سندیکایی پرداخت و در سال‌های پیش از انقلاب بارها به زندان افتاد.

بابایی در واپسین سال دهه ۴۰ اولین اثرش را منتشر کرد. انتخاب کتاب «تاریخ عرب در قرون جدید: جنبش‌های ملی عرب از آغاز حاکمیت امپراتوری عثمانی تا دوران استعمار اروپاییان» به‌عنوان اولین ترجمه منتشرشده، حاکی از آن است که بابایی کار ترجمه و تالیف کتاب را در پیوند با فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی پیش می‌برد. در کارنامه به‌جامانده از بابایی، بیش از ۳۰ کتاب در زمینه‌های مختلف و به‌خصوص در زمینه‌های تاریخ، علوم اجتماعی و ادبیات دیده می‌شود.

یادی از پرویز بابایی

کارگر و روشنفکر



عکس اسفند ماهی شرف

پیام حیدرقزوینی

او همکاری مستمری با نشریات و مطبوعات نیز داشت و همچنین از اعضای باسابقه کانون نویسندگان ایران هم به شمار می‌رفت. «تاریخ عرب در قرون جدید»، «مسائل تاریخ فلسفه»، «زمینه تکامل اجتماعی»، «چند مقوله فلسفی»، «ترانه‌های گرین از ۱۵ شاعر شوروی»، «لودویگ فون‌رباخ و ایدئولوژی آلمانی»، «از سقراط تا سارتر»، «کانت و فلسفه معاصر»، «فرهنگ اصطلاحات فلسفه»، «اندیشه انقلابی مارکس»، «بنیادهای ماتریالیسم»، «آشنایی با علوم سیاسی»، «دموکراسی و انقلاب»، «اومانسیم و سوسیالیسم»، «تاریخ ایران» و «گزیده نوشته‌های کارل مارکس» برخی از آثار بابایی است که در سال‌های مختلف منتشر شده‌اند.

در سالنامه ۱۴۰۰ روزنامه «شرق» یک گفت‌وگوی بلند زندگی‌نامه‌ای با پرویز بابایی توسط گروه اندیشه روزنامه منتشر شد که در آن بر وقایع مختلف زندگی بابایی تمرکز شده است. بابایی در این گفت‌وگو ضمن شرح وقایع زندگی‌اش، درباره برخی از مهم‌ترین حوادث سیاسی ایران به‌خصوص در سال‌های دهه‌های ۲۰ و ۳۰ و همچنین سال‌های منتهی به انقلاب صحبت کرده است. او در بخشی از این گفت‌وگوی خواندنی می‌گوید که خود را نه یک مترجم واقعی بلکه همچنان دانشجوی فلسفه و جامعه‌شناسی می‌داند و همچنین می‌گوید که زبان انگلیسی را در زندان آموخته است: «با محمدرضا سوداگر که بعدها چند پژوهش اقتصادی مهم و چند ترجمه منتشر کرد، در زندان روزی ۱۲ ساعت کتاب می‌خواندیم و ترجمه می‌کردیم. سال ۱۳۴۰ که بیرون آمدم، میرحسین شش‌را یک شماره روزنامه نیویورک‌تایمز را برای من آورد و گفت در این شماره اعضای حزب کمونیست چین در ۲۵ ماده از شوروی سر موضوع استالین انتقاد کرده‌اند. گفت این مطلب را بخوان و ببین می‌توانی ترجمه کنی. من شروع به ترجمه کردم و چون با اصطلاحات چپ مارکسیستی آشنا بودم، کار ترجمه را به

راحتی انجام دادم. خود شش‌را هم جواب سوسلوف را از روسی ترجمه کرد. این ترجمه را به روزنامه اطلاعات برد و این مطلب در ۳۰ شماره در سال ۱۳۴۳-۱۳۴۴ از اطلاعات چاپ شد. این اولین ترجمه من بود. البته در داخل گروه جریان هم برخی مقالات را مثلاً از حزب کمونیست انگلستان ترجمه می‌کردم، این کتاب درباره ظهور و سقوط امپراتوری عثمانی است و اخیراً تجدیدچاپ شده است. از آن زمان به بعد، به ترجمه آثار زیادی در زمینه فلسفه و جامعه‌شناسی پرداخته‌ام، بااین‌حال خودم را مترجم واقعی نمی‌دانم. من هنوز خودم را یک دانشجوی تاریخ و فلسفه می‌دانم.» بابایی در جایی دیگر از این گفت‌وگو می‌گوید اولین بار در مراسم روز کارگر در دهه ۲۰ بود که درک طبقاتی در او شکل گرفت، او می‌گوید در آن دوران روزی در چاپخانه مشغول کار بوده که تعدادی از اعضای حزب توده وارد چاپخانه می‌شوند و می‌گویند امروز اول ماه می است و چرا کار را تعطیل نمی‌کنید؟ مدیر چاپخانه که پسرخاله بابایی هم بوده، می‌ترسد و تعطیلی را می‌پذیرد. به‌این‌ترتیب چاپخانه تعطیل می‌شود و بابایی و دیگر کارگران روانه خیابان می‌شوند.

او در توصیف آن روز می‌گوید: «ما وقتی بیرون آمدیم، در خیابان ناصریه (ناصرخسرو) پشت پرچم اتحادیه‌های کارگری راه افتادیم و رفیقم جلو تا رسیدیم به اول خیابان فردوسی سر کوچه کیهان که مقر حزب توده بود. ناگهان جمعیتی حدوداً صد هزار نفری دیدم. به هیجان آمده بودم. این نخستین درک طبقاتی من بود که روی روحیه و ذهن من تأثیر مثبتی برجای گذاشت. آن روز اول ماه می ۱۳۲۴ بود. سال بعد که جنگ تمام شد، جمعیت بیشتری در مراسم روز جهانی کارگر شرکت کردند و قرار بود نماینده فدراسیون جهانی سندیکاها (لویی سایان) به ایران بیاید که چند روز بعد آمد.»

داستانی دیستوپیایی و دفاع از دوپارگی‌های ذهنی

کافی بود تا زیر نظر باشد. او مخالف دیکتاتوری فرانکو بود و می‌خواست جان تازه‌ای به زبان کاتالان بدمد و داستان‌هایش را افراد بیشتری بخوانند. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «لباس‌هایم را کندم و انداختم پای درخت داغافان، کنار سنگ مجنون. قبل از اینکه به دل رودخانه بزنم، ایستادم تا به رنگی نگاه کنم که آسمان پشت‌سرش جا گذاشته بود. با آمدن بهار، پرتوهای آفتاب جان تازه‌ای گرفته بودند و دیگر مثل قبل زیر زمین و لایه‌لای شاخه‌ها نمی‌ماندند. آرام‌آرام رفتم زیر آب، نفسم از ترس بالا نمی‌آمد، همیشه می‌ترسیدم که وقتی پا به دنیای زیر آب بگذارم، هوا – که سرانجام نفس راحتی از دست من کشیده– غضب کند و به بادی سهمگین بدل می‌شود؛ مثل باد زمستان گذشته که می‌خواست خانه و درخت و آدم را از جا بکند و با خود ببرد.»

«چرا دودل‌بودن آن‌قدرها هم بد نیست؟» عنوان کتابی است از جنیفر چرچ که به‌تازگی و با ترجمه نصراله مرادیانی در نشر بیدگل منتشر شده است. نویسنده در این کتاب ایده‌ای مطرح می‌کند که شاید در نگاه اول عجیب به نظر برسد. او می‌گوید کشمکش درونی نه‌تنها بد نیست؛ بلکه می‌تواند مفید هم باشد و درباره این نظرش استدلال می‌کند. او از کشمکش‌هایی می‌گوید که دلایل خوبی برای حفظ آنها، درواقع برای رغبت به آنها، داریم و نه تلاش برای از بین بردن‌شان. جنیفر چرچ به شرح چند گونه از «دوپارگی‌های ذهنی» با تردیدهایی می‌پردازد که مطلوب‌اند و توضیح می‌دهد چرا و چگونه باید این کشمکش‌ها را زنده نگه داشت. این کتابی است که برای هر مخاطبی درخور توجه به نظر می‌رسد؛ اما به‌طور خاص برای کسانی که هم‌زمان دو نگرش مخالف هم دارند، خواندنی‌تر خواهد بود. نویسنده پنج نوع کشمکش درونی را در پنج بخش با این عناوین شرح داده است: «مجادله با خود»، «تضاعف زمانی»، «به درون آوردن دیگری»، «دیدگاه‌های جزئی‌نگر و کلی‌نگر» و «طوری زندگی کن که گویی». به‌جز این بخش‌ها، کتاب دارای یک نتیجه‌گیری و تکمله‌ای با این عنوان است: «چه موقع دودل‌بودن خوب نیست؟». جنیفر چرچ می‌گوید تقریباً همه آدم‌ها پنج کشمکش را که نام برده شد، تجربه می‌کنند؛ اگرچه درجات این تجربه برای افراد مختلف متفاوت است. از میان این پنج کشمکش، احساس این‌همانی با دو فرهنگ متفاوت یا حتی با فرهنگ‌های بیشتر متداول است؛ فرهنگ‌های قومی متفاوت، فرهنگ‌های دینی متفاوت، فرهنگ مشاغل متفاوت، فرهنگ نسل‌های متفاوت و … دومین نوع دوپارگی ذهنی با بزرگ‌ترشدن ما اتفاق می‌افتد.

نویسنده می‌گوید: «نگرش بیشتر ما آدم‌ها با گذر زمان تغییر می‌کند؛ تغییر در چیزهایی که جالب یا ارزشمند می‌دانیم، تغییر در فهم‌مان از آدم‌های دیگر، حتی تغییر در اینکه توان درک چه چیزهایی را داریم. یادآوری نگرش قدیمی و تداعی‌شدنش در ما به شکلی روشن می‌تواند موجب نوعی دوپارگی ذهنی شود که جهان را از چشم گذشته‌مان می‌بینیم و توأمان از چشم زمان حال و موجب کشمکش درونی بین خودی که قبلاً بودیم و خود کنونی‌مان می‌شود.» سومین کشمکش به خود و دیگری مربوط است، یعنی وقتی تصور می‌کنیم امور از منظر شخصی دیگر چطور به نظر می‌رسند و وقتی دیدگاه آن شخص به بخشی معمول از حیات درونی‌مان مبدل می‌شود. چهارم، به دیدگاه کلی‌نگر و جزئی‌نگر مربوط است؛ به اینکه ما می‌توانیم از دغدغه‌های پیرامون‌مان گامی عقب برویم و نگاهی کلی‌تر به امور بیندازیم و درباره اهمیت یا بی‌اهمیت‌بودن کلی‌تر اعمال‌مان بازناندیشی کنیم. پنجمین کشمکش درونی نیز به نوعی به خیالات و تصورات ما مربوط هستند. با به‌کارگیری خیال و تصورات خیالی از قاب‌های ذهنی متعارض به جهان می‌نگریم و این‌سبب موجب نوعی کشمکش درونی می‌شود. نویسنده با تشریح این کشمکش در پنج بخش، در قسمت نتیجه‌گیری کتاب می‌گوید تلاش برای از بین بردن این کشمکش‌ها اشتباه خواهد بود. او توضیح می‌دهد که: «مسئلمانابودکردن بخش مهمی از هویت فرهنگی خود، زدودن بخش مهمی از گذشته خود، امتناع از همدلی با دیگران، اجتناب از اتخاذ نگرش وسیع یا چشم‌پوشی از سهمی که خیال در زندگی‌مان ایفا می‌کند، کار اشتباهی است. هر چه این کشمکش‌ها افشاکنده حقایقی است و زندگی‌مان را غنی می‌کند؛ بنابراین حتی اگر ریشه‌کن‌کردن یکی از دیدگاه‌های مخالف ممکن می‌بود، چنین کاری زندگی‌مان را تحلیل می‌برد.»



چرا دودل بودن آن‌قدرها هم بد نیست؟
جنیفر چرچ
نصراله مرادیانی
نشر بیدگل

عطف

نگاهی تازه به آثار مولوی

شرق: «مولوی، چنان که هست» اثری تازه منتشرشده از محمد بقایی (ماکان)، پژوهشگر، نویسنده و مترجم، است که به تازگی توسط انتشارات تهران به چاپ است. نویسنده در این کتاب تلاش کرده از منظری تازه به آثار و افکار مولوی بپردازد و همچنین مطرح ایران و جهان بسنجد. در توضیحات خود کتاب به وجه تمایز این کتاب با آثار متعددی که تاکنون درباره مولوی منتشر شده‌اند اشاره شده است. طبق این توضیحات، آنچه در «مولوی، چنان که هست» گرد آمده مطالبی است که حتی برای خواننده آشنا به افکار مولوی نیز تازگی خواهد داشت. وجه تمایز این اثر با سایر آثار، تأکیدی است که نویسنده

در بررسی تطبیقی اندیشه‌های مولوی با اندیشمندان بزرگ ایران و جهان در زمینه‌های مختلف فرهنگی داشته و سعی کرده دیدگاه‌های محوری و بنیادین او را بر اساس رویکردهای نوین تحلیل و بررسی کند. بر این اساس می‌توان گفت این کتاب برای همه کسانی که مولانا را می‌شناسند یا قصد شناخت او را از منظری تازه دارند، اثری درخور توجه خواهد بود و برای هر دو گروه کتابی خواندنی است. در بخشی از کتاب که درباره «مولسوی و معنای زندگی» است می‌خوانیم: «برای پاسخ به این پرسش که معنای زندگی چیست، ابتدا باید تکلیف انسان را معلوم کرد. آدمیزادگان از منظر انسانیت مراتبی دارند که از کمترین سطح تا عالی‌ترین مرتبه قابل تقسیم‌بندی می‌باشند. همان‌طورکه میان ظلمت و نور، بی‌نهایت رنگ خاکستری وجود دارد، شاخسه‌های معنابخش زندگی نیز برای هر طیفی از آدمیان متفاوت است و نمی‌توان الگویی خاص برای همه آنان در نظر گرفت. بنابراین شرح موضوع این پرسش موقوف به کشف حقیقت حصول آن است. برای آن‌که بپراهنی برای کسی تهیه کنید باید اندازه‌فیزیکی او را بدانید، همین مثال قابل تطبیق با ذهنیت انسان‌ها است. ولی اگر بخواهیم آدمیان را بدون توجه به ویژگی‌های فرهنگی و محیطی به‌طور کلی مورد تأمل قرار دهیم، به نظر می‌رسد زندگی هر انسانی با سه اصل دارای معنا می‌شود، این سه اصل در تمام ادیان و نحله‌های فکری پذیرفته شده و هیچ انسانی نیست که دارای عقل سلیم باشد و نخواهد که زندگی خود را بر اساس آنها قرار دهد. اصول موردنظر عبارت‌اند از اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک که در آثار مولوی به‌عنوان شاخسه‌های معنابخش زندگی بسیار مورد تأکید قرار می‌گیرد. علاوه بر این، امید و شادی نیز از جمله عواملی هستند که مولوی آنها را لازمه زندگی سازنده می‌داند. شادی مفهومی است که از دیرباز در فرهنگ ایران جایگاه ویژه‌ای داشته و به آن بسیار اهمیت داده می‌شد تا آنجا که در برخی از سنگ‌نبشته‌های هخامنشی به‌عنوان یکی از آفریدگان والای پروردگار مطرح شده است. همین اندیشه بعدها به صورت‌های مختلف در آیین‌های ایرانی و جشن‌های ماهانه جلوه‌گر شد.» بر بخش‌های دیگری از این کتاب به ارزش‌های انسانی، جهان هستی و عرفان و من آدمی توجه شده است. محمد بقایی (ماکان) پیش از



مولوی، چنان که هست
محمد بقایی (ماکان)
نشر تهران